



هانس روسلینگ، نویسنده واقع‌بینی

شامپانزه‌ها را شکست دهید

این آخرین تلاش برای تأثیرگذاری در دنیاست: برای تغییر طرز تفکر مردم. این اطلاعاتی است که انگار هیچ‌وقت نمی‌دانستید: اطلاعاتی در حکم درمان. این آگاهی به مانند منبعی برای آرامش ذهنی است، چون جهان، آن قدر که به نظر می‌رسد، وحشتناک نیست. واقع‌بینی می‌تواند و باید، مثل رژیم غذایی سالم و تمرین منظم، بخشی از زندگی روزمره‌تان شود. تمرین را شروع کنید تا بتوانید جهان‌بینی واقعیت‌محور را جایگزین جهان‌بینی فاجعه‌انگاران کنید. آن وقت می‌توانید، بدون رجوع به احساسات، به درک درستی از جهان برسید. شما تصمیم‌های بهتری خواهید گرفت، برای خطرات واقعی و احتمالات گوش‌به‌زنگ می‌شوید و نگرانی همیشگی دربارهٔ مسائل اشتباهی را کنار می‌گذارید. من به شما یاد خواهم داد چطور داستان‌های فاجعه‌انگاران را تشخیص دهید و چند ابزار تفکر به شما می‌دهم تا گزینه‌های هشداردهنده‌تان را کنترل کنید. بعد شما می‌توانید تصورات غلطتان را تغییر دهید، جهان‌بینی واقعیت‌محوری پرورش دهید، و همیشه شامپانزه‌ها را شکست دهید.



اعتراف‌گیری از داده‌ها

بانک جهانی در سال ۲۰۱۹ اعلام کرد تعداد کسانی که از گوشی موبایل استفاده می‌کنند، به‌طور چشمگیری بیشتر از کسانی است که به سرویس بهداشتی دسترسی دارند. اگرچه همهٔ گوشی‌ها هوشمند نیستند، می‌توان انتظار داشت که این نوع همزیستی با موبایل، به‌تدریج به سبک زندگی بخش بزرگ‌تری از مردم جهان تبدیل شود و شبکه‌های اجتماعی، سایت‌ها و پیام‌رسان‌ها بتوانند بیش از هر زمان دیگری ما را در معرض «خبرها» و «روایت‌ها» قرار دهند؛ خبرها و روایت‌هایی که با تکیه بر فناوری اطلاعات و ارتباطات، دیگر در اسارت فواصل جغرافیایی نیستند. با تکیه بر تکنولوژی، قدرت چشم و گوش ما انسان‌ها نسبت به صد سال قبل، هزاران برابر شده است به‌طوری‌که می‌توانیم صداها و تصویرها را از شهرها و کشورهای دور ببینیم و بشنویم. اما توانایی پردازش مغز ما حتی در طی ده‌ها هزار سال، تحولی در این سطح نیافته است و دریافت این حجم از داده‌ها می‌تواند به تعبیر ریچارد ورمس، اضطراب اطلاعاتی ایجاد کند، به‌ویژه اگر دو نکتهٔ دیگر را هم مد نظر قرار دهیم. یکی اینکه ماهیت رسانه‌ها **ادامه در پایین صفحه ↓**



شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه قیمت در تهران و سایر استان‌ها: ۹۵۰۰۰ تومان

ده دلیلی که نشان می‌دهد در مورد جهان اشتباه می‌کنیم، و چرا اوضاع جهان بهتر از آن است که فکر می‌کنید

هانس روسلینگ به همراه اول و آنا روسلینگ • ترجمهٔ مریم سربندی فراهانی

یادداشت



بیل گیتس

بد اما بهتر

چرا دیگر نمی‌خواهم از عبارت کشورهای «در حال توسعه» استفاده کنم

همیشه از عبارت کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه استفاده می‌کردم، ولی درست نبود. دوست مرحوم من، هانس روسلینگ، این برچسب‌ها را «قدیمی» و «بی‌معنی» می‌دانست. هر دسته‌بندی‌ایی که کشور چین و جمهوری دموکراتیک کنگو را در یک دسته قرار بدهد آن قدر کلی است که نمی‌تواند مفید باشد، اما من همچنان از عبارت‌های «توسعه‌یافته» و «در حال توسعه» در میان عامه استفاده می‌کردم، زیرا - تاکنون - عبارت دقیق‌تر و قابل‌فهم‌تری برای آن وجود نداشت. اخیراً کتاب جدید هانس با عنوان واقع‌بینی: ده دلیلی که نشان می‌دهد در مورد جهان اشتباه می‌کنیم - و چرا اوضاع جهان بهتر از آن است که فکر می‌کنید، را خوانده‌ام. او در این کتاب چارچوب جدیدی را برای نحوهٔ تفکر در مورد جهان ارائه می‌دهد. هانس چهار گروه درآمدی را معرفی می‌کند

اوضاع بد است و دارد بدتر هم می‌شود!



پنج خطر جهانی که باید نگران باشیم

صفحهٔ ۵۷

کد شناسایی جهان

صفحهٔ ۳۳

ترسناک‌ترین نموداری که تا به حال دیده‌ام



صفحهٔ ۲۱

پشت در اتاق خواهر لیندا

صفحهٔ ۵۲

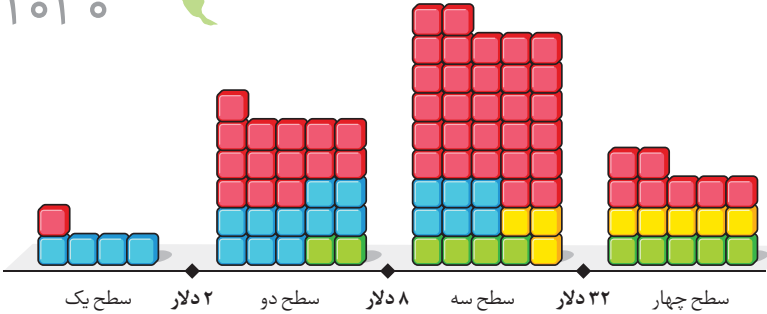
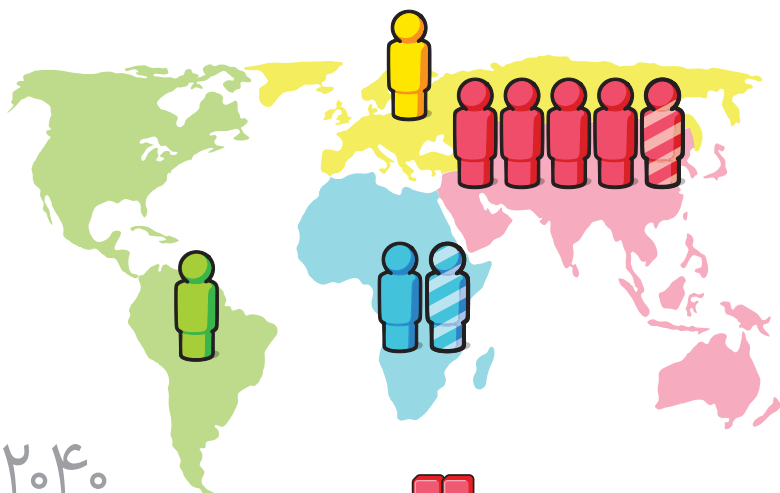
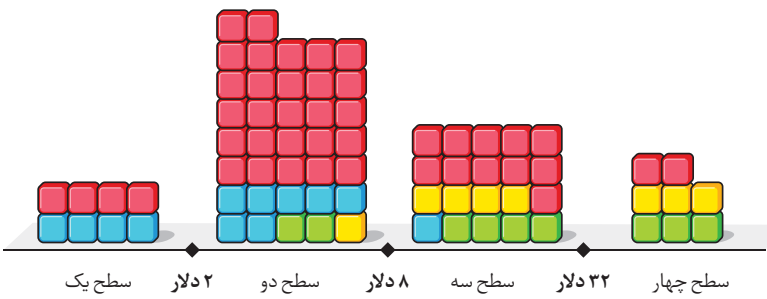
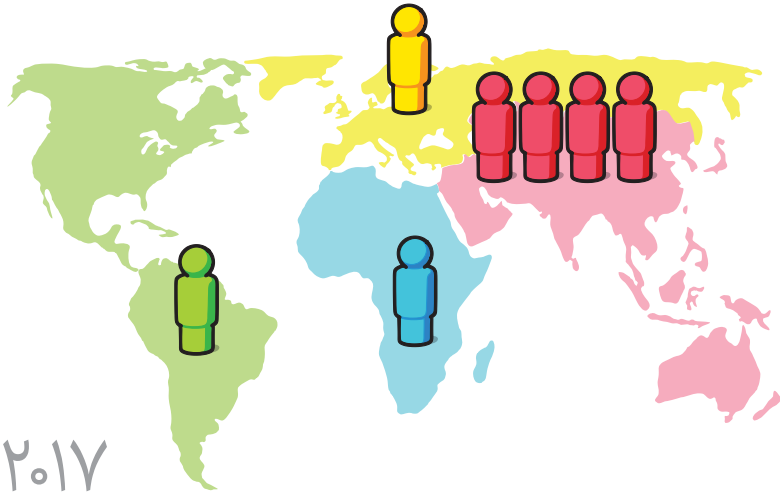
آبر تصویر غلط: «جهان دو قسمتی است»



صفحهٔ ۸

به زودی بیشتر مردم سطح ۴، غیر غربی خواهد بود

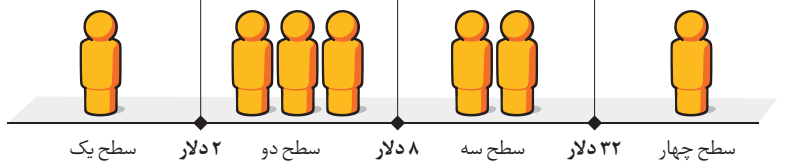
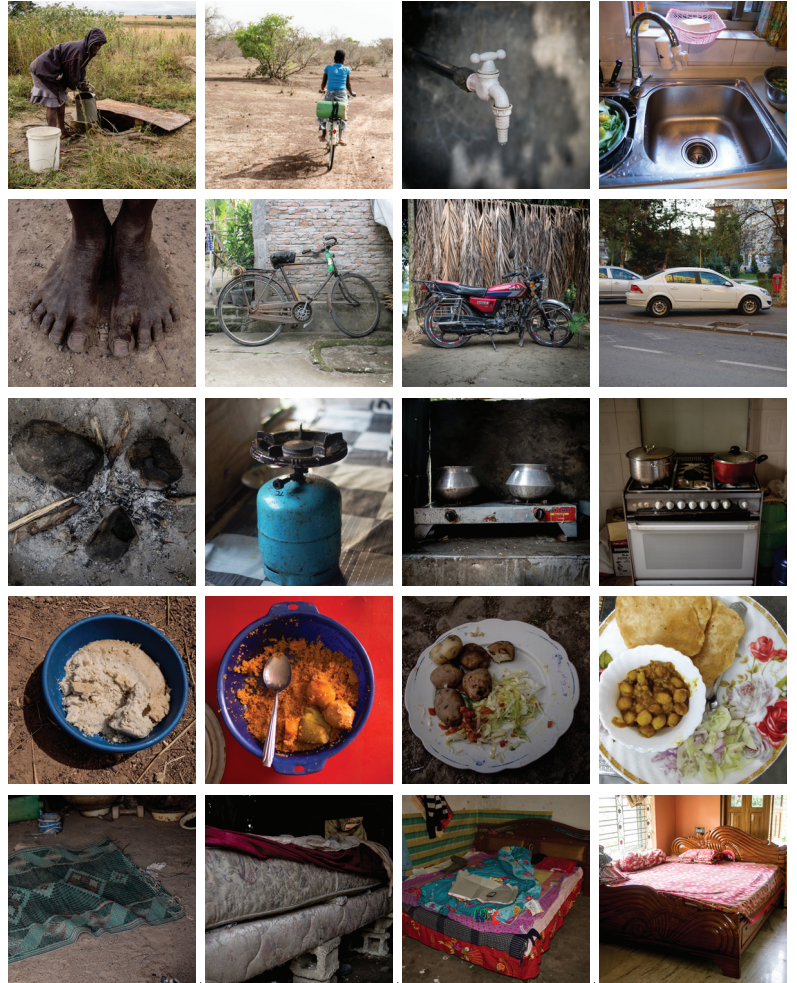
مردم در سراسر جهان برای رسیدن به درآمد بالاتر در تلاش هستند. اگر رشد اقتصادی فعلی ادامه یابد، جهان ممکن است چیزی شبیه به این پیشرفت کند:



هر آدمک نشان دهنده ۱ میلیارد نفر است.

زندگی در ۴ سطح درآمدی

هفت آدمک موجود چگونگی تقسیم کنونی جمعیت جهان را به چهار سطح درآمدی نشان می دهد که به صورت درآمد روزانه برحسب دلار بیان شده است. می توانید ببینید که بیشتر مردم در دو سطح میانی زندگی می کنند، جایی که بیشتر نیازهای اولیه انسانی افراد برآورده می شود.



دیگری از جهل مردم درباره جهان عصبانی می شدم، اولاً و آن تحلیل را بدون خشم پیش بردند و ایده متواضعانه و آرامش بخش واقع بینی را پروراندند. ما با کمک هم ابزارهای تفکر عملی را تعریف کردیم که در این کتاب معرفی می کنیم.

کتابی که قرار است بخوانید براساس کلیشه «نابیغه تنها» شکل نگرفته است، در عوض حاصل گفت و گو مداوم، مباحثه، و همکاری بین سه نفر با نگرش ها، استعدادها، و دانش مختلف است. این روش کار غیرمرسوم، که اغلب اعصاب خردکن، اما عمیقاً مفید است، به راهی برای نشان دادن جهان و چگونه اندیشیدن درباره آن منجر شده است، که من هرگز به تنهایی قادر به انجامش نبوده ام.

با هدف مبارزه با جهل ویرانگر براساس جهان بینی واقعیت محور، بنا کردیم.

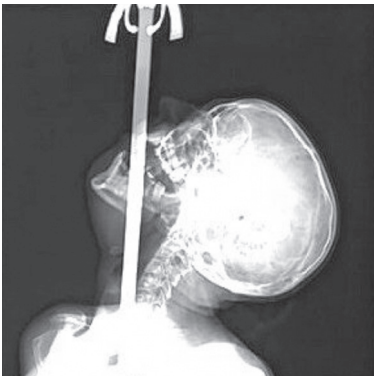
من به عنوان پزشک، پژوهشگر، و استاد سلامت جهانی انرژی، کنجکاوی، و یک عمر تجربه را در این کار وارد کردم. اولاً و آن مسئول تحلیل داده ها، توضیحات بصری خلاقانه، دسته بندی داده ها، و طراحی ساده نحوه ارائه دادن داده ها بودند. اندازه گیری نظام مند جهل ایده آنها بود و آنها جدول های متحرک حسابی زیباییمان را طراحی و تهیه کردند. طرح خیابان دلار، راهی برای استفاده از عکس ها به جای داده ها برای توضیح جهان، زاینده ذهن آنها بود. در شرایطی که من بیشتر از هر وقت

1. Dollar Street

سخن نویسندگان

واقع بینی از زبان من نوشته شد، انگار که فقط من آن را نوشتم، و داستان های زیادی را از زندگی من روایت می کند، اما لطفاً گول نخورید. درست مانند گفت و گوهایی تپ و سخنرانی هایی که من در ده سال گذشته در سراسر جهان داشته ام، این کتاب هم کار سه نفر است، نه یک نفر. معمولاً من در خط مقدم هستم. روی سن می ایستم و سخنرانی می کنم. تشویق ها نصیب من می شود. اما هرآنچه در سخنرانی هایم می شنوید، و هرآنچه در این کتاب می خوانید، حاصل هجده سال همکاری پرشور بین من، پسر، اولا روسلینگ، و عروس، آن روسلینگ زنلوند، است. ما در سال ۲۰۰۵ بنیاد گپ ماینر را،





راضی بودم که چنین راه فوق العاده‌ای را برای استفاده مجدد از سلاح‌ها پیدا کرده بودم.

بلعیدن شمشیر همیشه نشان داده است که کارهای ظاهراً غیرممکن می‌توانند ممکن شوند، و بشر را تشویق می‌کند که فراتر از واضحات بیندیشد. گاهی من این هنر قدیمی هندی را در انتهای سخنرانی‌هایم درباره توسعه جهانی به نمایش می‌گذارم. روی میز می‌روم و پیراهن چهارخانه رسمی‌ام را از تنم می‌کنم تا زیرپوش رگابی مشکی با پولک‌دوزی طلایی صاعقه‌شکلی بر روی آن نمایان شود. از حضار می‌خواهم کاملاً سکوت کنند، و در میان ضربه‌های تکرار شونده طبل زده‌دار، به آرامی سرنیزه نظامی را در حلقم فرومی‌کنم، بعد دستانم را از هم باز می‌کنم و حضار از خود بی‌خود می‌شوند.

مقدمه

چرا عاشق سیرکم؟

پیرمردی بود که سرفه مزمن داشت. معمولاً اگر لازم می‌شد، شغل بیمارانش را می‌پرسیدم. معلوم شد که او در سیرک بلعنده شمشیر بوده است. تصور کنید چقدر شگفت‌زده شدم وقتی فهمیدم که این بیمار همان بلعنده شمشیری است که در عکس اشعه ایکس بود! و حالا این را تصور کنید، وقتی همه تلاش‌هایم را با چوب ماهیگیری برایش تعریف کردم، گفت: «دکتر جوان! مگر شما نمی‌دانید که حلق تخت است؟ و فقط می‌توانید چیزهای تخت را در آن فرو کنید. ما برای همین از شمشیر استفاده می‌کنیم.»

همان شب بعد از کارم، ملاقه سوپ‌خوری‌ای پیدا کردم که دسته تخت و صافی داشت و فوراً تلاش‌هایم را از سر گرفتم. خیلی زود توانستم تمام دسته ملاقه را در حلقم فرو ببرم. حساسی هیجان‌زده شده بودم، ولی آرزویم بلعنده دسته ملاقه شدن نبود. فردای آن روز، من در روزنامه محلی آگهی گذاشتم و خیلی زود چیزی را که نیاز داشتم پیدا کردم: یک سرنیزه نظامی سوئدی متعلق به سال ۱۸۰۹. وقتی با موفقیت آن را در حلقم فرو کردم، هم عمیقاً به این دستاورد افتخار می‌کردم و هم از خودم

حلق با هل دادن استخوان چانه به جلو باز می‌شود. او، برای روشن ساختن مطلب، عکس اشعه ایکس شخصی را به ما نشان داد که شمشیری را بلعیده بود.

در آن لحظه جرقه‌ای در ذهنم زده شد. رؤیایم تمام نشده بود! چند هفته قبل، سر درس رفلکس‌ها، متوجه شده بودم که در میان همکلاسی‌هایم تنها کسی هستم که می‌توانم انگشتانم را در حلقم فرو ببرم بدون آنکه غم بزنم. آن موقع خیلی مغرور نشدم: فکر نمی‌کردم این کار مهارت مهمی باشد، ولی حالا اهمیت آن را فهمیده بودم، و همان لحظه رؤیایم کودکی‌ام زنده شد و تصمیم گرفتم بلعنده شمشیر در سیرک شوم.

تلاش‌های اولیه‌ام امیدوارکننده نبود. شمشیر نداشتم و به همین خاطر به جایش از چوب ماهیگیری استفاده کردم. مهم نیست چند بار مقابل آینه دستشویی ایستادم و این حرکت را امتحان کردم، هر بار فقط می‌توانستم سه سانتی‌متر از آن را داخل کنم و بعد در گلویم گیر می‌کرد.

سرانجام، برای بار دوم هم، از رؤیایم دست کشیدم. سه سال بعد که من در یکی از بخش‌های بیمارستان طرح پزشکی‌ام را می‌گذراندم، یکی از اولین بیمارانش



من عاشق سیرکم. عاشق تماشای شعبده‌بازان وقتی اهری‌های روشن را به هوا پرتاب می‌کنند، یا بندبازانی که ده بار روی طناب به سرعت چرخ می‌خورند. عاشق نمایشم و حس حیرت و شگفت‌زدگی را هنگام تماشای کارهای ظاهراً غیرممکن دوست دارم.

وقتی کودک بودم، آرزویم این بود که هنرمند سیرک شوم. هرچند، آرزوی پدر و مادرم این بود که من تحصیلات عالی‌ه داشته باشم و این همان چیزی بود که خودشان هیچ‌وقت نداشتمند. این طور شد که از رشته پزشکی سرداروردم.

یک روز بعد از ظهر در دانشکده پزشکی، استادمان، سر بحث متفاوت و کسل‌کننده‌ای درباره عملکرد حلق، این طور توضیح داد: «اگر چیزی در گلو گیر کند، مجرای

خودآزمایی

این کتاب درباره جهان است، و اینکه چطور آن را بفهمیم. پس چرا با سیرک شروع کردم؟ و چرا باید سخنرانی‌ام را با زیرپوشی براق تمام کنم؟ به زودی توضیح خواهم داد. ولی اول، دوست دارم دانشتان را درباره جهان بسنجید. لطفاً کاغذ و قلمی بردارید و به ۱۳ سؤال واقعیت‌بنیاد زیر پاسخ دهید.

۱. امروزه، چه تعدادی از دختران، در کشورهای کم‌درآمد در سراسر جهان، مدرسه ابتدایی را تمام می‌کنند؟
 الف: ۲۰ درصد
 ب: ۴۰ درصد
 پ: ۶۰ درصد
۲. اکثر جمعیت جهان کجا زندگی می‌کنند؟
 الف: در کشورهای کم‌درآمد
 ب: در کشورهای با درآمد متوسط
 پ: در کشورهای پردرآمد
۳. در ۲۰ سال گذشته، نسبت جمعیت جهان که در فقر مطلق زندگی می‌کنند ... است.
 الف: تقریباً دو برابر شده
 ب: کم‌وبیش همان باقی مانده
 پ: تقریباً نصف شده

1. Fact question

۴. امروزه، امید به زندگی در جهان چقدر است؟

- الف: ۵۰ سال
 ب: ۶۰ سال
 پ: ۷۰ سال

۵. امروزه، ۲ میلیارد کودک زیر ۱۵ سال در جهان زندگی می‌کنند، در سال ۲۱۰۰، طبق گزارش سازمان ملل، تعداد کودکان چقدر می‌شود؟

- الف: ۴ میلیارد
 ب: ۳ میلیارد
 پ: ۲ میلیارد

۶. سازمان ملل پیش‌بینی کرده است که، تا سال ۲۱۰۰، جمعیت جهان ۴ میلیارد نفر افزایش می‌یابد. علت اصلی آن چیست؟

- الف: تعداد کودکان (زیر ۱۵ سال) بیشتر خواهد شد
 ب: تعداد بزرگسالان (بین ۱۵ تا ۲۴ سال) بیشتر خواهد شد
 پ: تعداد سالمندان (۷۵ سال به بالا) بیشتر خواهد شد

۷. درصد سال گذشته، تعداد مرگ و میر سالانه ناشی از بلایای طبیعی چه تغییری کرده است؟

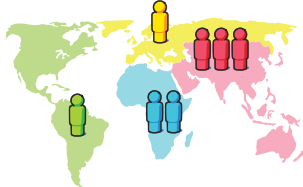
- الف: بیشتر از دو برابر شده است
 ب: تقریباً همان است
 پ: به کمتر از نصف کاهش یافته است

۸. امروزه، جهان حدود ۷ میلیارد نفر جمعیت دارد. کدام نقشه محل زندگی آنها را بهتر نشان می‌دهد؟ (هر آدمک نشان‌دهنده ۱ میلیارد نفر است.)

الف:



ب:



پ:



۹. امروزه، چه تعدادی از کودکان ۱ ساله در جهان در برابر بیماری‌ها واکسینه شده‌اند؟

- الف: ۲۰ درصد
 ب: ۵۰ درصد
 پ: ۸۰ درصد

۱۰. در سراسر جهان، مردان ۳۰ ساله، به طور متوسط، ۱۰ سال از عمرشان را در مدرسه گذرانده‌اند. زنانی در همین سن چند سال را در مدرسه گذرانده‌اند؟

- الف: ۹ سال
 ب: ۶ سال
 پ: ۳ سال

۱۱. در سال ۱۹۹۶، ببرها، پاندهای غول‌پیکر و گرگدن‌های سیاه در فهرست حیوانات درحال انقراض قرار گرفتند. امروزه، کدام یک از این سه گونه به طور جدی در معرض خطر انقراض است؟

- الف: دو گروه از آنها
 ب: یک گروه از آنها
 پ: هیچ‌کدام

۱۲. چه تعدادی از مردم جهان به برق دسترسی نسبی دارند؟

- الف: ۲۰ درصد
 ب: ۵۰ درصد
 پ: ۸۰ درصد

۱۳. کارشناسان اقلیم جهانی برای باورند که، در ۱۰۰ سال آینده، میانگین دمای هوا ...

- الف: بالاتر می‌رود
 ب: همان باقی می‌ماند
 پ: پایین‌تر می‌رود

به هر پاسخ صحیح یک نمره بدهید، و نمره کل خود را در برگه‌تان بنویسید.

دانشمندان، شامپانزه‌ها، و شما

من در دهه‌های گذشته، صدها سؤال این‌چنینی را درباره فقر و ثروت، رشد جمعیت، تولد، مرگ و میر، آموزش، سلامت، جنسیت، خشونت، انرژی، و محیط -الگوها و روندهای اساسی جهانی- برای هزاران نفر در سراسر دنیا مطرح کرده‌ام. آزمون‌ها پیچیده نیستند و سؤال‌های انحرافی در آن وجود ندارد. من فقط دقت می‌کنم از واقعیت‌هایی در آزمونم استفاده کنم که کاملاً مستند باشند و ابهامی راجع به آنها وجود نداشته باشد. باین حال، اکثر مردم واقعاً آزمون را خراب می‌کنند.

برای مثال، سؤال واقعیت‌بنیاد ۳ درباره روند فقر مطلق است. در بیست سال گذشته، نسبت جمعیت جهانی دچار فقر مطلق نصف شده است. این اتفاق تحولی بزرگ است. من حتی آن را مهم‌ترین اتفاقی می‌دانم که در طول دوران زندگی‌ام در جهان افتاده است. همچنین، این مسئله واقعیت جالبی است که ما

چه کار کردید؟ آیا اشتباهاتتان زیاد بود؟ آیا حس می‌کردید که دارید فقط با حدس و گمان پاسخ می‌دهید؟ اگر این طور است، اجازه دهید دو نکته بگویم تا آرامتان کنم. اول اینکه، وقتی این کتاب را تمام کنید، پاسخ‌هایتان خیلی بهتر خواهد شد. البته نه به خاطر اینکه من شما را مجبور می‌کنم که بنشینید و مجموعه‌ای از آمارهای جهانی را حفظ کنید. (من استاد سلامت جهانی هستم، نه دیوانه.) پاسخ‌های شما به این دلیل بهتر خواهد شد که من تعدادی از ابزارهای ساده تفکر را به شما آموزش می‌دهم. این ابزارها به شما کمک می‌کند تا تصویر کلی درستی از جهان به دست آورید، و بدون اطلاع داشتن از همه جزئیات، برداشتتان را از عملکرد جهان بهبود ببخشید.

و نکته دوم: اگر این آزمون را خیلی بد داده‌اید، افراد زیادی مثل شما هستند.



دانشان قدیمی بود، اغلب به اندازه چند دهه. جهان بینی مردم به زمانی برمیگشت که دوره تحصیل معلمانشان تمام شده بود. بنابراین، برای ریشه کن کردن جهل، یا چنین چیزی، نتیجه گرفتیم که باید دانش مردم را ارتقا دهیم و برای این کار، باید محتوای آموزشی بهتری، که اطلاعات را واضح تر بیان می کرد، تهیه کنیم. وقتی سر شام، با آنا و اولاد درباره تلاش هایم حرف زد، هر دویشان شروع به همکاری کردند و مشغول تهیه نمودارهای متحرکی شدند. من با این ابزارهای خوش ساخت آموزشی به سراسر دنیا سفر کردم. آنها مرا به سخنرانی های تپ در مونتری^۵، برلین، و کن، به اتاق های هیئت مدیره شرکت های چندملیتی مثل کوکاکولا و ایکیا، به بانک های جهانی و صندوق های پوششی^۶، و به وزارت خارجه آمریکا بردند. از اینکه می توانستیم با استفاده از جدول های متحرکمان به همه نشان دهم جهان چطور تغییر کرده است، هیجان زده بودم. از اینکه به مردم بگویم فریب خوردند و هیچ چیزی درباره جهان نمی دانند، لذت می بردم. ما می خواستیم جهان بینی همه مردم را ارتقا دهیم. ولی آرام، آرام، متوجه شدیم که اتفاق بزرگ تری در راه است. مشکل جهانی که دنبالش بودیم فقط ارتقا نبود. این مشکل نمی توانست فقط با ارائه دادن داده های متحرک آماری یا ابزارهای آموزشی بهتر حل شود. چون متأسفانه متوجه شدم، حتی آنهایی که عاشق سخنرانی هایم بودند، واقعاً به سخنرانی هایم گوش نمی دادند. در واقع، ممکن بود، برای لحظه ای، تحت تأثیر قرار بگیرند، ولی بعد از سخنرانی، دوباره به همان جهان بینی منفی قدیمی شان می چسبیدند. ایده های جدید محقق نمی شد. حتی درست بعد از سخنرانی هایم، می شنیدم که افراد، درباره فقر یا رشد جمعیتی که همان موقع با دلیل رد کرده بودم، اظهار نظر می کنند. من تقریباً تسلیم شدم.

چرا این جهان بینی فاجعه انگار آن قدر پایدار بود؟ آیا رسانه های گروهی می توانستند مقصر باشند؟ البته من درباره این فکر کردم. اما پاسخ این نبود. رسانه های گروهی، قطعاً، نقشی دارند که بعداً به آن می پردازم، ولی نباید آنها را مقصر تمام اشتباهات بدانیم. ما نمی توانیم سر رسانه های گروهی فریاد بزنیم که «هی! هیس!» ژانویه ۲۰۱۵ در مجمع جهانی اقتصاد^۷ در داووس، شهر کوچک و مد روز سوئیس، من لحظه تعیین کننده ای داشتم. هزار نفر از قدرتمندترین و تأثیرگذارترین مدیران سیاسی و تجاری، کارآفرینان، پژوهشگران، فعالان، روزنامه نگاران، و حتی بسیاری از مقامات عالی رتبه سازمان ملل برای شرکت در جلسه اصلی مجمع، درباره مسائل اجتماعی-اقتصادی و توسعه پایدار^۸، که من، بیل و میلیندا گیتس در آنجا سخنرانی داشتیم، صف کشیده بودند تا بنشینند. وقتی که با روی یسن گذاشتم و نگاهی به سالن انداختم، متوجه چند تن از مدیران کشوری و دبیرکل سابق سازمان ملل شدم. در آنجا رؤسای شرکت های سازمان ملل، مدیران شرکت های بزرگ چندملیتی، و خبرنگاران را، که در تلویزیون دیده بودم، مشاهده کردم.

می خواستم از حضار سه سؤال واقعیت بنیاد- درباره فقر، رشد جمعیت، و میزان واکنشناسیون- پرسیم و کاملاً استرس داشتم. اگر مخاطبانم پاسخ سؤال هایم را می دانستند، هیچ کدام از بقیه اسلایدهایم که قرار بود با نقش و نگار نشان دهند که حضار چقدر در اشتباه اند، و چه جوابی باید می داده اند، به کار نمی آمد.

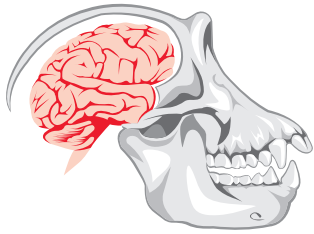
من نباید نگران می شدم. این مخاطبان عالی رتبه بین المللی، که احتمالاً تا چند روز بعد مشغول توضیح و تفسیر جهان برای یکدیگر می شدند، قطعاً بیشتر از عامه مردم درباره فقر می دانستند. ۶۱ درصدشان به طرز حیرت انگیزی پاسخ درست دادند، ولی در دو سؤال دیگر، درباره رشد جمعیت در آینده و دسترسی به مراقبت های اولیه بهداشتی، همچنان بدتر از شامپانزه ها بودند. اینها افرادی بودند که جدیدترین اطلاعات و مشاورانی را که مدام دانسته های آنها را به روز می کردند در اختیار داشتند. احتمالاً جهلشان نمی توانست به خاطر جهان بینی قدیمی باشد. با همه اینها، آنها درباره واقعیت های اساسی جهان در اشتباه بودند.

بعد از آن روز در داووس، همه چیز معلوم شد.

۵. Monterey: شهری در ایالت کالیفرنیا آمریکا- و.
 ۶. Hedge funds: نوعی ابزار جایگزین برای سرمایه گذاری مستقیم در بورس است- می تواند سود زیادی داشته باشد ولی دارای خطر زیادی نیز هست- و از مجموعه ای از صندوق ها تشکیل شده است- و.
 7. World Economic Forum (WEF)
 ۸. Sustainable development: توسعه به نحوی که به منابع طبیعی لطمه وارد نکند- و.

سؤال هایم را با صدای بلند و رسا بخوانم و «پاسخ» هر شامپانزه را یادداشت کنم؛ یعنی، شماره گزینه روی آن موزی که شامپانزه بخواند بخورد. اگر این کار را می کردم (البته هیچ وقت واقعاً این کار را نمی کنم، فقط تصور کنید)، شامپانزه ها، با انتخاب تصادفی شان، همیشه از افرادی با تحصیلات بالا ولی در اشتباه که در آزمون شرکت کردند بهتر عمل می کردند. گروه شامپانزه ها، فقط به طور شانسی، ۳۳ درصد از هر سه سؤال واقعیت بنیاد یا چهار سؤال از ۱۲ سؤال اول در کل آزمون را درست جواب می دادند. یادتان باشد افرادی را که آزمایش کردم، به طور متوسط، فقط دو سؤال از ۱۲ سؤال واقعیت بنیاد را در همان آزمون درست جواب دادند.

علاوه بر اینها، خطاهای شامپانزه ها به طور یکسان بین دو گزینه غلط تقسیم می شد، در حالی که، خطاهای انسانی همه در یک جهت بود. همه گروه های مختلف مردمی که از آنها نظرسنجی کردم جهان را ترسناک تر، خشن تر و نامیدکننده تر- خلاصه، بدتر- از آنچه واقعاً هست تصور می کردند.



چرا شامپانزه ها را شکست نمی دهیم؟

چطور این همه آدم می توانند درباره این همه چیز آن قدر اشتباه کنند؟ اصلاً چطور ممکن است که اکثر مردم از شامپانزه ها نمره بدتری بگیرند؟ بدتر از انتخاب های تصادفی شامپانزه ها!

وقتی اولین بار در اواسط دهه ۱۹۹۰، من متوجه این جهل فراگیر شدم، خوشحال بودم. آن زمان، تازه مشغول تدریس واحد درسی ای درباره بهداشت جهانی در مؤسسه کارولینسکا^۴ در سوئد شده بودم و کمی اضطراب داشتم. دانشجویانم فوق العاده باهوش بودند؛ نکند هر آنچه باید به آنها درس می دادم از قبل می دانستند؟ چقدر خیال من راحت شد وقتی فهمیدم آنها از شامپانزه ها هم کمتر درباره جهان می دانند. و اما من هرچه بیشتر مردم را آزمایش کردم، متوجه جهل بیشتری شدم، نه فقط در بین دانشجویانم بلکه همه جا. اینکه مردم آن قدر درباره جهان در اشتباه اند برایم آزاردهنده و نگران کننده بود. وقتی از جی پی اس ماشینتان استفاده می کنید، مهم این است که از اطلاعات درست استفاده کند. اگر به نظر برسد که جی پی اس شما را به شهر دیگری جز آنچه در آن هستید هدایت می کند، به آن اعتماد نمی کنید، چون می دانید از جای اشتباهی سردر می آورید. پس اگر سیاستمداران و سیاستمداران از اطلاعات غلطی استفاده کنند، چطور می توانند مشکلات جهانی را برطرف کنند؟ اگر جهان بینی بازگاران و اروونه باشد، چطور می توانند برای سازمان هایمان تصمیم های عاقلانه بگیرند؟ و هرکس اگر نداند باید برای چه مسائلی استرس و نگرانی داشته باشد، چطور می تواند از پس زندگی اش برآید؟ من تصمیم گرفتم کاری بیشتر از سنجش دانش و نشان دادن جهل شروع کنم. تصمیم گرفتم برای فهمیدن علت جهل تلاش کنم. چرا این جهل درباره دنیا آن قدر گسترده و پایدار بود؟ همه ما گاهی اشتباه می کنیم- فوراً اعتراف می کنیم که حتی خودم- ولی چطور این همه آدم می توانند آن قدر اشتباه کنند؟ چرا نمره این همه آدم از شامپانزه ها بدتر شد؟ یک شب که من تا دیروقت در دانشگاه کار می کردم، یک لحظه «یا فتم! یا فتم!» داشتم. فهمیدم مشکل فقط نمی تواند این باشد که مردم دانش ندارند، چون آن وقت، جواب های غلط تصادفی می شدند- مثل جواب شامپانزه ها- و نه بدتر از تصادفی، و نه بدتر از شامپانزه ها، این یعنی جواب های غلط نظام مند. فقط «دانش» کاملاً اشتباه می تواند باعث شود آن قدر نمره بدی بگیریم. آهان! فهمیدم! چیزی که اینجا با آن سروکار داشتم- یا، تا سال ها، این طور فکر می کردم- مشکل ارتقا بود: دانشجویان بهداشت جهانی ام، و همه کسانی که در این سال ها در آزمون هایم شرکت کردند، دانش داشتند، ولی

۴. Karolinska Institutet: یکی از بزرگ ترین دانشگاه های علوم پزشکی اروپاست که در شهر استکهلم سوئد واقع شده است. این مؤسسه علمی و غیردولتی وظیفه انتخاب برنده جایزه نوبل در رشته فیزیولوژی و پزشکی را دارد- و.

از این حرف حماقت یا کاری عمدی نیست، بلکه فقط نداشتن دانش صحیح است). در سال ۲۰۱۷، تقریباً ۱۲،۰۰۰ نفر در ۱۴ کشور خواستیم تا به سؤال هایمان پاسخ دهند. به طور متوسط، آنها فقط دو سؤال واقعیت بنیاد از ۱۲ سؤال را درست جواب دادند. هیچ کس نمره کامل نگرفت، و فقط یک نفر (در سوئد)، از ۱۲، ۱۱ شد. به طرز حیرت انگیزی، ۱۵ درصد صفر گرفتند.

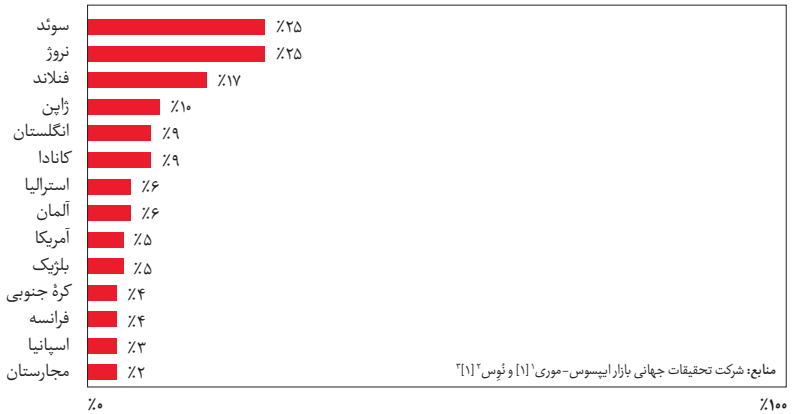
نکند شما خیال می کنید افراد تحصیل کرده تر بهتر عمل می کنند؟ یا آنهایی که بیشتر به این مسائل علاقمندند؟ من هم زمانی دقیقاً این طور فکر می کردم، ولی اشتباه می کردم. من افرادی را از سراسر جهان و حرفه های مختلف آزمایش کرده ام: دانشجویان پزشکی، معلمان، مدرسان دانشگاه، دانشمندان برجسته، بانکداران بانک های سرمایه گذاری، مدیران اجرایی شرکت های چندملیتی، روزنامه نگاران، فعالان، و حتی تصمیم گیرندگان عالی رتبه سیاسی. اینها افرادی با تحصیلات بالا هستند که دغدغه مسائل جهان را دارند. ولی بیشترشان- شمار چشمگیری از آنها- بیشتر سؤال ها را اشتباه جواب دادند. برخی از این گروه ها حتی از عامه مردم هم نمره بدتری گرفتند: برخی از این نتایج ترسناک متعلق به گروهی از برندگان جایزه نوبل و محققان پزشکی بود. مسئله هوش نیست. به نظر می رسد که همه به شدت درباره جهان در اشتباه اند.

نه فقط به شدت، بلکه به طور نظام مندی در اشتباه اند. منظورم این است که نتایج آزمون تصادفی نیست. بدتر از تصادفی است: اگر سؤال هایم را از افرادی می پرسیدم که اصلاً هیچ دانشی هم نداشتند، باز نتایج از این بهتر می شد. خیال کنید بخواهم به باغ وحش بروم و سؤال هایم را از شامپانزه ها بپرسم. فکر کنید یک بغل پر از موز را، که روی هر کدام از آنها برچسب گزینه های الف، ب، یا پ است، با خود ببرم و آنها را به سمت محوطه شامپانزه ها پرتاب کنم. بعد بیرون محوطه بایستم و

نتایج سؤال واقعیت بنیاد ۳: درصدی که پاسخ صحیح دادند.

در ۲۰ سال گذشته، نسبت جمعیت جهان که در فقر مطلق زندگی می کنند ... است.

(پاسخ صحیح: تقریباً نصف شده.)

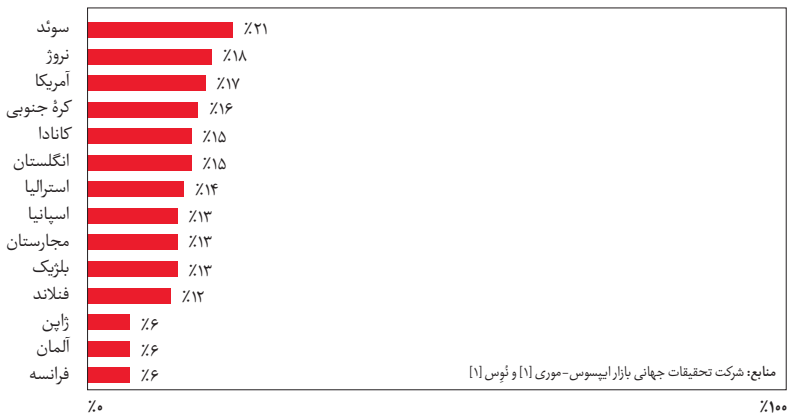


شکل ۱-م

نتایج سؤال واقعیت بنیاد ۹: درصدی که پاسخ صحیح دادند.

امروزه، چه تعدادی از کودکان ۱ ساله در جهان در برابر بیماری ها واکنش داده اند؟

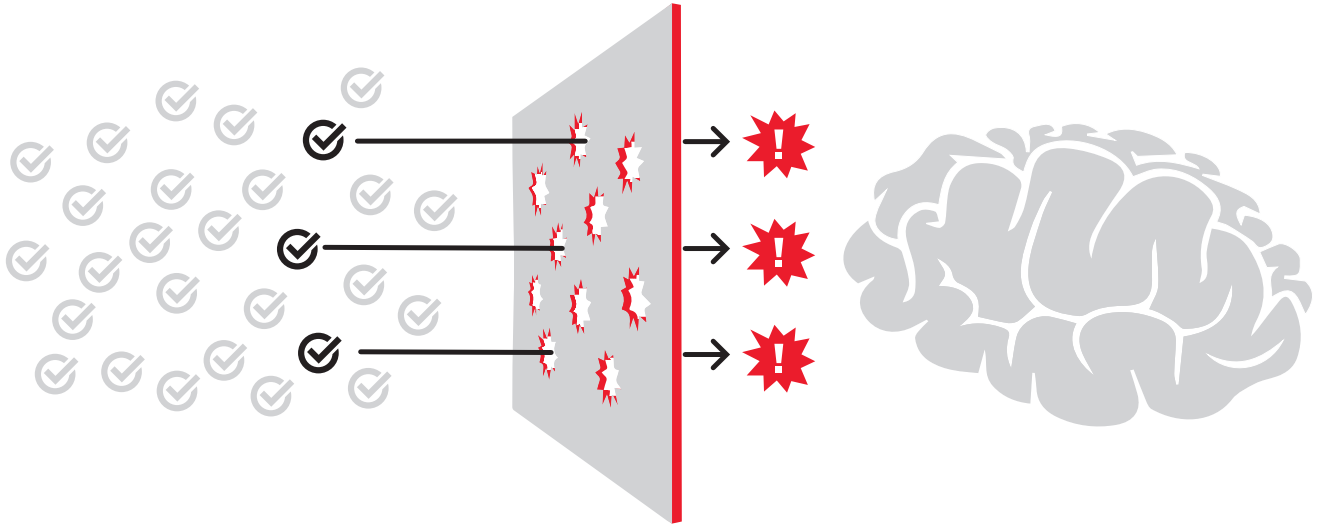
(پاسخ صحیح: ۸۰٪.)



شکل ۲-م

1. Ipsos-MORI
 2. Novus

غریزه‌های هشداردهنده و جهان بینی فاجعه‌انگار ما

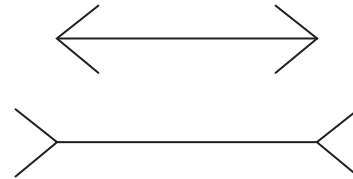


مغز بشر حاصل میلیون‌ها سال تکامل است، و ما به‌طور ذاتی غریزه‌هایی داریم که به اجدادمان برای بقا در اجتماعات کوچک شکارچیان و گردآورندگان غذا کمک می‌کردند. مغز ما، اغلب بدون تفکر زیاد، نتیجه‌گیری‌های اشتباه‌زده‌ای می‌کند. این نتیجه‌گیری‌ها قبلاً به اجدادمان کمک می‌کردند تا از خطرات آنی جلوگیری کنند. ما به شایعات و ماجراهای هیجان‌انگیز علاقه‌مندیم که قبلاً تنها منبع اخبار و اطلاعات مفید بودند. عاشق قند و چربی هستیم که قبلاً، وقتی غذا کمیاب بود، منابع نجات‌بخش انرژی بودند. ما غریزه‌هایی داریم که هزاران سال پیش به کار می‌آمدند، ولی حالا در جهان کاملاً متفاوتی زندگی می‌کنیم. اشتیاقمان به قند و چربی چاقی را یکی از بزرگ‌ترین مشکلات سلامت در دنیای امروز کرده است. ما باید به خود و کودکانمان یاد بدهیم که از شیرینی و سبب‌زمینی سرخ‌کرده فاصله بگیرند. به‌همین ترتیب، مغزهای عجول و اشتیاقمان به حادثه - غریزه‌های هشداردهنده‌مان - باعث ایجاد تصورات غلط و جهان بینی فاجعه‌انگار می‌شود.

منظورم را اشتباه برداشت نکنید. ما هنوز به این غریزه‌های هشداردهنده نیاز داریم تا به جهانمان معنی ببخشیم و روز را سپری کنیم. اگر قرار باشد هرآنچه وارد ذهنمان می‌شود غربال کنیم و هر تصمیمی را به‌طور منطقی تحلیل کنیم، زندگی معمولی غیرممکن می‌شود. نباید به‌کلی قند و چربی را کنار بگذاریم و نباید از جراح بخواهیم آن بخش‌های مغزمان را، که با عواطف سروکار دارد، بردارد. ولی باید یاد بگیریم که ورودی‌های هشداردهنده ذهنمان را کنترل کنیم. بدون کنترل کردن، اشتیاقمان به داستان‌های ماجراجویانه خیلی زیاده‌روی می‌کند، ما را از دیدن جهان، آن‌گونه که هست، محروم می‌کند و ما را به طرز وحشتناکی به بیراهه می‌کشاند.

خطاهای دید و خطاهای ادراکی جهانی

به دو خط افقی زیر نگاه کنید. کدام خط بلندتر است؟



منبع: خطای ادراکی مولر-لایر^۱

شاید قبلاً این را دیده باشید. خط زیری بلندتر از خط بالایی به نظر می‌رسد. شما می‌دانید که این طور نیست، ولی حتی اگر از قبل هم بدانید، حتی اگر خودتان خط‌ها را اندازه بگیرید و تصدیق کنید که یکی هستند، همچنان آنها را متفاوت می‌بینید.

عینک من لنزی سفارشی برای اصلاح مشکل بینایی‌ام دارد. ولی وقتی به این تصویری که خطای دید دارد نگاه می‌کنم، بازهم اشتباه می‌بینم، درست مثل هرکس دیگری. این مسئله به‌خاطر این است که خطاهای ادراکی در چشم‌انمان اتفاق نمی‌افتد، بلکه در مغزمان رخ می‌دهد. این خطاهای ادراکی برداشت‌های غلط نظام‌مندی هستند که ربطی به مشکلات بینایی فردی ندارند. دانستن اینکه بیشتر مردم در اشتباه‌اند، به این معنی است که شما نباید خجالت بکشید. در عوض، می‌توانید کنج‌کاو باشید: عملکرد خطا چگونه است؟

به‌همین ترتیب، می‌توانید به نتایج نظرسنجی‌های عمومی نگاه کنید و از شرم‌نده شدن صرف‌نظر کنید. به‌جای این کار، کنج‌کاو باشید. عملکرد این «خطای جهانی» چگونه است؟ چرا ذهن این همه آدم به‌طور نظام‌مند برداشت اشتباهی از اوضاع جهان دارد؟

این طور بود که این کتاب نوشته شد. این کتاب، نتایجی که من در نهایت یافتم، در اختیارتان می‌گذارد - این نتایج براساس سال‌ها تلاش است برای آموزش جهان بینی واقعیت‌محور، و گوش دادن به اینکه مردم چگونه واقعیت‌ها را، حتی وقتی درست جلوی چشمشان است، اشتباه برداشت می‌کنند - همین‌طور این نتایج درباره این است که چرا بیشتر مردم، از افراد معمولی گرفته تا کارشناسان خیلی باهوش با تحصیلات عالی، در پاسخ به سؤال‌هایمان درباره جهان، نمره بدتری از شامپانزه‌ها گرفتند. (و همچنین، به شما می‌گویم که در مورد آن چه کاری می‌توانید انجام دهید.) به‌طور خلاصه:

به جهان فکر کنید. جنگ، خشونت، بلایای طبیعی، فاجعه‌های انسانی، فساد. اوضاع بد است، و این طور به نظر می‌رسد که دارد بدتر هم می‌شود، درست است؟ ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند و فقیران فقیرتر؛ و تعداد فقیران رو به افزایش است؛ و به‌زودی ذخایرمان تمام می‌شود، مگر اینکه کاری اساسی کنیم. این تصویری است که حداقل بیشتر غربی‌ها در رسانه‌های گروهی می‌بینند و در سر دارند. من این را جهان بینی فاجعه‌انگار می‌نامم. این جهان بینی استرس‌زا و گمراه‌کننده است.

درحقیقت، اکثر قریب به‌اتفاق جمعیت جهان جایی با میزان درآمد متوسط زندگی می‌کنند. شاید شرایط زندگی آنها شبیه آن تصویری که ما از طبقه متوسط داریم نباشد، ولی در فقر مطلق هم زندگی نمی‌کنند. دخترانشان به مدرسه می‌روند، کودکانشان واکسینه می‌شوند، در خانواده‌هایی با دو فرزند زندگی می‌کنند، و قصد دارند برای تعطیلات، نه با برچسب پناهندگی، به خارج از کشور سفر کنند. قدم به‌قدم، سال به‌سال، جهان در حال بهتر شدن است. نه در هر مقیاس یا هر سال مجزا، بلکه این یک اصل است که باینکه جهان با چالش‌های بسیار بزرگی روبه‌رو می‌شود، ولی پیشرفت‌های شگرفی هم داشته‌ایم؛ این یعنی، جهان بینی واقعیت‌محور.

این جهان بینی فاجعه‌انگار است که باعث می‌شود افراد اغراق‌آمیزترین و منفی‌ترین پاسخ‌ها را به سؤال‌هایم بدهند. مردم، به‌طور پیوسته و شهودی، به هنگام اندیشیدن، حدس زدن، یا آموختن درباره جهان از جهان بینی‌شان استفاده می‌کنند. پس اگر جهان بینی‌تان اشتباه باشد، حدس‌هایتان هم به‌طور نظام‌مندی اشتباه می‌شود. ولی این جهان بینی فاجعه‌انگار، برعکس آنچه قبلاً فکر می‌کردم، فقط به‌خاطر دانش قدیمی نیست. حتی افرادی هم که به آخرین اطلاعات دسترسی دارند درباره جهان اشتباه می‌کنند. و من مطمئنم که این مسئله تقصیر رسانه‌های گروهی بداندیش، تبلیغات، اخبار ساختگی، یا اطلاعات غلط نیست.

تجربه من، از ده‌ها سال سخنرانی، آزمون، و گوش دادن به اینکه مردم چگونه واقعیت‌ها را، حتی وقتی درست مقابلشان است، اشتباه برداشت می‌کنند، باعث شد در نهایت بفهمم که تغییر جهان بینی فاجعه‌انگار خیلی دشوار است، زیرا درست از نحوه کارکرد مغزمان ناشی می‌شود.

1. Müller-Lyer illusion